

در سوگ غزال غزل ها ، سیمین بهبانی

✕ خواهم بود

خواهی نباشم و خواهم بود، دور از دیار نخواهم شد
تا «گود» هست میان دارم، اهل کنار نخواهم شد
یک دشت شعر و سخن دارم، حال از هوای وطن دارم
چایک غزال غزل هستم، آسان شکار نخواهم شد
من زنده ام به سخن گفتن، جوش و خروش و برآشفتن
از سنگ و صخره نپرهیزم، سیلم مهار نخواهم شد
گیسو به حيله چرا پوشم، گردآفرید چرا باشم

من آن زنم که به نامردی، سوی حصار نخواهم شد
برقم که بعد درخشیدن، از من سکوت نمی‌زید
غوغای رعد ز پی دارم، غافل ز کار نخواهم شد
تیری که چشم مرا خسته‌ست، بر کشتنم به خطا جسته‌ست
«بر پشت زین» نهادم سر، اسفندیار نخواهم شد
گفتم از آنچه که بادآباد، گر اعتراض و اگر فریاد
«تنها صداست که می‌ماند»، من ماندگار نخواهم شد
در عین پیری و بیماری، دستی به یال سمندم هست
مشتاق تاختم؛ گیرم دیگر سوار نخواهم شد